



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹/ خرداد/ ۱۴۰۰

موضوع کلی: مفاهیم

موضوع جزئی: تنبیه چهارم - مقام دوم: تداخل مسببات - صورت دوم، سوم و چهارم - مصادف با: ۱۸ شوال ۱۴۴۲

کلام شیخ انصاری و بررسی آن - دلیل تداخل و عدم تداخل

جلسه: ۱۱۱

سال دوازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در صور چهارگانه مربوط به تداخل مسببات بود. عرض کردیم در مقام دوم یعنی تداخل مسببات بحث در این است که اگر تکالیف متعدد بر ذمه مکلف ثابت شد یعنی قائل به تداخل اسباب شدیم آیا می توان این تکالیف متعدده را به فعل واحد انجام داد و با اتیان به یک فعل ذمه مکلف از تکلیف مبرا شود یا نه در مقام امتثال نمی توانیم به فعل واحد اکتفا کنیم؟ پس موضوع بحث در تداخل مسببات معلوم شد.

عرض کردیم در تداخل مسببات چهار صورت وجود دارد، یعنی در واقع دو صورت است که صورت دوم خوش سه صورت دارد: متعلق تکلیف ذاتا و ماهیتا در دو یا چند جمله شرطیه یا واحدند یا واحد نیستند. صورت اول مربوط به جایی است که دو حکم به طبیعت واحده تعلق پیدا کرده که ملاحظه فرمودید که در این صورت باید قائل به عدم تداخل شویم آن هم نه از باب تمسک به اصل عملی و اصل اشتغال که محقق نایینی فرمودند، بلکه از این باب که اجتماع الحکمین المتماثلین فی موضوع واحد محال است، لذا در صورت اول قائل به عدم تداخل شدیم.

اما صورت دوم، سوم و چهارم که در این جهت مشترکند که بین دو طبیعتی که حکم به آنها متعلق شده، فی الجمله تغایر ثابت است. لذا این سه صورت یکجا مورد بررسی قرار می گیرند.

صورت دوم این بود که متعلق حکم در هر دو یکی است، لکن از حیث بعضی از قیود با هم متفاوت هستند، مثلا وجوب تعلق گرفته به اکرام لکن اکرام تارة مقید به عالم است و اخری مقید به هاشمی.

صورت سوم این بود که آن دو طبیعت به کلی متفاوت باشند، مثل «اکرم عالما و اصف هاشمیا».

صورت چهارم این بود که دو طبیعت از حیث بعضی از اجزاء و شروط و اذکار با هم مغایر باشند، مثل امر استحبابی به نماز غفیله و نافله مغرب که دو رکعت از این چهار رکعت نافله مغرب با غفیله از یک جهت واحدند، هر دو نماز هستند و دو رکعت هستند، لکن اجزاء و شروط یا به تعبیر دیگر اذکار اینها با هم متفاوت است، حال بحث در این است که در این سه صورت باید قائل به تداخل شویم یا عدم تداخل؟

در اینجا دو دیدگاه وجود دارد، یک عده قائل به عدم تداخل شدند و برخی نیز قائل به تداخل.

کلام شیخ انصاری مبنی بر عدم امکان تداخل در مقام ثبوت

شیخ انصاری به طور کلی می‌فرماید: ثبوت امکان تداخل وجود ندارد و می‌گوید اساساً معقول نیست تداخل دو فرد از ماهیت واحده. ایشان عقیده‌شان این است که اینجا چون متعلق تکالیف دو فردی هستند که با یکدیگر تغایر دارند، یعنی فرد واجب به سبب اول، با فرد واجب به سبب دوم مغایرند، لذا اساساً تداخل دو فرد از ماهیت واحده معقول نیست. بعد می‌فرماید: اساساً دلیل بر تداخل هم نمی‌تواند وارد شود، نه تنها تداخل امکان ندارد بلکه ورود و دلیل علی التداخل ایضاً غیر معقول است، مگر اینکه این دلیل در واقع نسخ کند حکم به سببیت آنها را.

پس ادعای شیخ انصاری این است که نمی‌توانیم در مورد دو فرد از یک ماهیت از آن جهت که در قالب یک فعل می‌توان آنها را اتیان کرد، قائل به تداخل شویم. به عبارت دیگر ایشان به حسب مقام ثبوت معتقد است نه امکان تداخل است و نه امکان ورود دلیل بر تداخل. زیرا بالاخره کسی که می‌خواهد قائل به تداخل شود باید دلیل بیاورد بر تداخل و این فرع امکان و ثبوت است. باید در مقام ثبوت امکان تداخل باشد و سپس نوبت به مقام اثبات می‌رسد که آیا در مقام اثبات دلیلی بر تداخل داریم یا خیر؟^۱

بررسی کلام شیخ انصاری

این فرمایش شیخ انصاری ناظر به مسئله تداخل یا عدم تداخل دو فرد از یک ماهیت است و حتی نسبت به صورت اول هم می‌تواند جریان پیدا کند به هر حال باید دید آیا فرمایش شیخ انصاری تمام است یا خیر؟ آیا ثبوت امکان تداخل وجود دارد یا خیر؟ به نظر می‌رسد فرمایش شیخ انصاری محل اشکال است. اینکه ایشان می‌فرماید: تداخل دو فرد از ماهیت واحده معقول نیست، زیرا درست است که دو سبب است، درست که هر دو وضو است یا مثلاً یکی ممکن است عالم باشد و دیگری هاشمی، ولی به هر حال اینها دو فرد هستند و دو فرد از ماهیت واحده نمی‌توانند متداخل شوند.

سؤال این است که اینکه ایشان فرموده فرد مغایر با فرد واجب به سبب اول قابل تداخل نیستند، منظورشان از این فرد آیا فرد خارجی است که ظاهر کلام ایشان هم همین است و ظهور در مصداق و فرد خارجی دارد. اگر این منظور باشد حق با ایشان است، یعنی واقعا دو فرد و دو وجود خارجی با هم نمی‌توانند متداخل شوند، هر وجود خارجی یک تعیینی دارد. هر فرد و مصداقی یک تعیینی غیر از فرد اول دارد و روشن است که دو فرد و دو مصداق خارجی با هم نمی‌توانند تداخل کنند، ولی مشکل این است که اساساً حکم نمی‌تواند به فرد خارجی متعلق شود، یعنی اینکه شیخ انصاری فرمودند متعلق تکالیف عبارت از افراد است و این دو فرد با هم مغایرند و ظهور در فرد و مصداق خارجی دارد، قطعاً این متعلق حکم و تکلیف نیست چون حکم به فرد خارجی نمی‌تواند متعلق شود، زیرا فرد خارجی تحقق پیدا کرده است. امر به نماز، امر به نماز خارجی نیست، زیرا نماز خارجی تحقق پیدا کرده و بعث به سوی فرد خارجی معنا ندارد. بنابراین این فرمایش شیخ انصاری از این جهت اشکال دارد که حکم اساساً نمی‌تواند به فرد یا مصداق خارجی تحقق پیدا کند.

پس باید بگوییم منظور از فرد یعنی آن عنوانی که قابلیت انطباق بر خارج دارد، مثلاً «اذا بليت فتوضاً» وجوب وضو را متعلق کرده به این طبیعت، به این عنوان و این ناشی از بول است، همین حکم ثابت می‌شود وقتی که نوم هم تحقق پیدا کند. اگر منظور از فرد، عنوان باشد نه مصداق خارجی، (چون قابل انطباق بر خارج است اسم فرد بر آن گذاشته) اینجا چه محذوری در برابر تداخل وجود دارد؟ دو عنوان از یک ماهیت چرا نتوانند با هم متداخل باشند؟ وقتی می‌گوییم «الانسان علی نوعین، الابيض و الاسود» دو عنوان

^۱ مطارح الانظار، ج ۲، ص ۱۷۴.

ابيض و اسود كاملا با هم مباین هستند. نمی‌توانیم انسانی را پیدا کنیم که هم ابیض باشد و هم اسود، ولی همین انسان اگر مثلاً تنويع و تقسیم شود به دو قسم عالم و غیر عالم، هاشمی و غیر هاشمی، اینجا آیا امکان تداخل دو عنوان عالم و هاشمی نیست؟ آیا نمی‌توانند اینها در یک فرد اجتماع کنند، اینکه ما بگوییم عناوین قابل تداخل نیستند، حرف درستی نیست. در این مثالی که ما ذکر کردیم «اذا نمت فتوضاً» و «اذا بلت فتوضاً» وضو اینجا یک ماهیت دارد، در هر دو ماهیتش یکسان است. اگر اینجا بخواهد ظهور در همان سببیت مستقله حفظ شود قهراً باید اینها هر یک قیدی داشته باشند و یا حداقل یکی از اینها قیدی داشته باشد قید مره آخری یا الناشی من قبل النوم، همین قدر که یک قیدی در کنار این دو عنوان ذکر شود، می‌تواند اینها را از هم جدا کند، ولی آیا این باعث می‌شود نسبت بین اینها نسبت تباین شود؟ آیا باعث می‌شود که به طور کلی نتوانند بر فرد خارجی واحد اجتماع کنند؟ این حرف درستی نیست.

پس خلاصه آنکه شیخ انصاری فرمود: چون متعلق تکالیف فرد است و این افراد مغایر با یکدیگرند، لذا امکان تداخل دو فرد از یک ماهیت وجود ندارد و لذا نتیجه گرفت که ثبوت امکان تداخل نیست، اصلاً تداخل معقول نیست تا بخواهد نوبت به این برسد که آیا دلیل بر تداخل داریم یا خیر؟

اشکال سخن شیخ انصاری این است که مسلماً منظور از فرد نمی‌تواند فرد خارجی باشد، با اینکه کلام شیخ ظاهر در این است. کلام شیخ انصاری ظهور در این دارد که مقصود ایشان فرد خارجی است ولی این یک اشکال واضح دارد و آن اینکه فرد خارجی متعلق حکم واقع نمی‌شود. پس باید بگوییم منظور از فرد عنوان است که در این صورت هیچ محذوری در برابر تداخل این دو عنوان وجود ندارد، با اینکه این دو عنوان به نوعی ممکن است مباین هم باشند. هر چند باید یک قیدی آورده شود تا معلوم شود که هر سببی مستتبع یک مسبب و ظهور در یک سببیت مستقله دارد، با این حال این مانع تداخل نیست، نمی‌توانیم بگوییم تداخل معقول نیست، امکان تداخل اینجا وجود دارد، زیرا امتناعی ندارد و چون امتناعی ندارد، بنابراین نیازی نیست که یکی از این دو دلیل را کنار بگذاریم یا به راه‌های دیگر متوسل شویم. وقتی اینطور شد می‌تواند دلیل نیز بر تداخل قائم شود، اینکه ایشان فرمود: «بل و لا یعقل ورود الدلیل علی التداخل ایضاً علی ذلک التقدير الا ان یکون ناسخاً لحکم السببیه» این حرف نیز تمام نیست. اینجا امکان تداخل وجود دارد و اتفاقاً اگر به ظهور این دو جمله شرطیه اخذ شود که بر سببیت مستقله دلالت دارند و دلیلی هم بر تداخل وارد شود، نتیجه‌اش این است که این دو عنوان قابلیت تداخل و تصادق دارند.^۱

نتیجه آنکه همانطور که عرض کردیم نه در صورت اول و نه در این صور سه گانه اخیر، ثبوت محذوری برای تداخل وجود ندارد و می‌توانیم قائل به تداخل شویم.

اما در عین حال بعضی معتقدند اصل، اقتضای تداخل دارد و برخی معتقدند اصل اقتضای عدم تداخل دارد.

دلیل بر تداخل

دلیل بر تداخل این است که به هر حال وقتی حکم متعلق می‌شود به یک طبیعت مثل «اکرم عالماً» و یک حکمی دیگری هم متعلق می‌شود به اکرام منتهی اکرام هاشمی و می‌گوید: «اکرم هاشمیا» فرض کنید الان شخصی پیدا شده که هم عالم است و هم هاشمی، می‌خواهیم ببینیم اگر عبد به فعل واحد بخواهد این دو دستور را امثال کند آیا ممکن است یا خیر؟ فرض این است که دو

^۱ مناہج، ج ۲، ص ۱۸۳.

دستور است، یک دستور نیست، حال اینجا اتیان به اکرام این عالم هاشمی امتثال دو تکلیف محسوب می‌شود، زیرا آن دو طبیعتی که متعلق امر واقع شدند در وجود خارجی یکی شده و این عمل خارجی اکرام هر دو محسوب می‌شود، محذوری هم برای این امر وجود ندارد، این شخص می‌تواند با عمل واحد هر دو را امتثال کند، این در صورت دوم.

صورت سوم این بود «اکرم عالما و اصف هاشمیا» حال اگر شخصی عالم هاشمی را مهمان کند، هم اکرم عالما امتثال شده و هم اصف هاشمیا امتثال شده، این هم محذوری برای تداخل ندارد.

در مورد صورت چهارم نیز همینطور است، آنجا هم وقتی این شخص دو رکعت نافله مغرب را می‌خواند با همان دو رکعت نماز غفیله نیز امتثال شده، یعنی این عمل مصداق برای امتثال هر دو تکلیف می‌شود.

پس برخی معتقدند ما در صورت دوم و سوم و چهارم باید قائل به تداخل شویم، زیرا در هر سه صورت با اینکه تغایر بین این دو طبیعت متعلق تکلیف وجود دارد اما امکان تصادق و اجتماع وجود دارد و می‌توانند در عمل خارجی با هم جمع شوند و با یک امتثال به هر دو دستور عمل شود.

اشکال: اگر در این موارد امتثال به فعل واحد محقق شد، کانه اینجا این تأکید نسبت به آن اولی محسوب می‌شود و اگر مسئله تأکید به میان بیاید، دیگر نمی‌توانیم قائل به تداخل شویم، یعنی مثلا در صورت دوم گفته شده «اکرم عالما و اکرم هاشمیا» حال اگر یک عالمی پیدا شد که هاشمی است کانه وجوب اکرام عالم تأکید شده، زیرا هاشمی هم بوده، یعنی این در واقع دو تکلیف نیست. در این مثالی که بیان شد، مخصوصا صورت سوم اصلا بحث تداخل مسببات کنار می‌رود، زیرا تداخل مسببات مربوط به جایی است که ما چند حکم داریم، چند تکلیف داریم، آن وقت بحث می‌کنیم آیا این تکالیف متعدده با عمل واحد قابل امتثال است یا خیر؟ اما اگر مسئله تأکید مطرح شد دیگر جایی برای تداخل باقی نمی‌ماند.

پاسخ: تأکید اصولا در جایی است که متعلق حکم یکی باشد، یعنی مثلا مولا یک بار بگوید: «اکرم عالما» و برای بار دوم بگوید «اکرم عالما»، این اکرم عالما که بار دوم گفته شد، تأکید آن امر اول است. آنجا که اصلا متعلق یکسان است، دیگر مسئله تداخل مسببات مطرح نیست، ولی اگر متعلق متعدد شد، مثلا در جایی می‌گوید «اکرم عالما» و جای دیگر می‌گوید «اکرم هاشمیا» اینجا دیگر نمی‌توانیم قائل به تأکید شویم. یا در مثل صورت سوم، «اکرم هاشمیا و اصف هاشمیا» این هم تأکید نمی‌تواند باشد زیرا اصلا متعلق اینها یکسان نیست، ولو اینکه اینها در خارج با هم قابل اجتماع هستند ولی متعلق تکلیف یکسان نیست و کذلک در همان مسئله نماز نافله مغرب و غفیله.

بنابراین این اشکال وارد نیست، زیرا تأکید تنها در صورتی محقق می‌شود که متعلق در دو حکم واحد باشد و در این صور متعلق واحد نیست، بالاخره یک تفاوتی بین متعلق‌ها از حیث قیود، اجزاء و شرایط وجود و یا اصلا متباین هستند.

این دلیل قول کسانی هست که در باب مسببات در این صور سه گانه قائل به تداخل شدند.

دلیل بر عدم تداخل

در مقابل جمعی قائل به عدم تداخل هستند. مبنای این قول چیست؟ ما به چه دلیل باید قائل به عدم تداخل شویم؟ می‌گویند: وجهش این است که عرف در مواجهه با تکالیف متعدد این را در می‌یابد که باید نسبت به هر تکلیفی یک امتثال صورت بگیرد، هر حکمی مستلزم امتثال مربوط به خودش است، لذا اگر جایی مثلا دو حکم داشتیم، دو امتثال لازم دارد. این را مستند کردند به عرف

که عرف در مواجهه با این دو قضیه می‌فهمد که هر یک از این دو حکم، امتثال مستقلى طلب می‌کند. حال آیا این حرف قابل قبول است؟ ما از این دو دلیل کدام را باید بپذیریم؟ آیا حق تداخل است یا عدم تداخل؟

«والحمد لله رب العالمين»